

آزاد محمودی*

حسام الدین چلبی

مرید پیر پرور

بی‌گمان حسام‌الدین حسن بن محمد بن حسن ارموی^۱ که از مریدان و نزدیکان ویژه مولانا بوده، نقش بارزی در آفرینش مثنوی معنوی داشته است و کتاب‌های بسیاری که به این موضوع پرداخته‌اند، همگی به مواردی چون تشویق مولانا در به نظم آوردن اثری به شیوه الهی‌نامه سنایی و منطق‌الطیر عطار، کتابت مثنوی و بازخوانی آن با آواز خوش برای مولانا و... اشاره کرده‌اند. اما آنچه در این مقاله، کوشیده‌ایم - بیشتر با استناد به ابیات مثنوی - به آن بپردازیم، شرح و تبیین این نکته مهم است که نقش حسام‌الدین چلبی در آفرینش مثنوی، فراتر از موارد مطرح شده است که نمودهایی از آن را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد: ۱. نقش محوری و بدون جایگزین حسام‌الدین به عنوان مخاطب خاص مولانا در مثنوی ۲. جهت‌دهی، گسترش و هدایت موضوعات مختلف مثنوی در مسیری خاص ۳. جذبه معنوی او و گشایش ابواب جدید حیات و معنویت، بر روی مولانا ۴. نقش حسام‌الدین در مفصل یا مجمل شدن مباحث گوناگون مثنوی ۵. برانگیختن و الهام بخشیدن به مولانا در نظم مثنوی.

دوستان و نزدیکان او بوده‌اند. مولانا گاه از ضربه‌های شلاق‌وار مراد خود، شمس، شوریده و شیدا می‌شود و زمانی از جذبه‌های نرم و نوازشگر مرید خویش، حسام‌الدین، به آرامش دست می‌یابد و در حقیقت، دیوان کبیر و مثنوی معنوی، پی‌آمد همین شورش

مولانا از جمله شاعرانی است که زندگی اجتماعی، فرهنگی، هنری و ادبی‌اش همواره در متن تحولات بنیادین و بزرگی قرار گرفته است؛ به طوری که در مسیر زندگی پربار او، نقاط عطف بسیاری می‌توان یافت که در بیشتر موارد، نقطه چرخشگاه آنها،



پژوهش علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و آرامش درونی اوست.^۲

از آنجا که زندگی و هنر مولانا را نمی‌توان از هم جدا کرد و در واقع هر کدام از آن‌ها تبلور دیگری است، نشانه‌ها و نمودهای این تحولات بزرگ را می‌توان در رنگ کلی اشعار مولانا به راحتی تشخیص داد و براساس آن، در مورد نقش هر کدام از نزدیکان او در آفرینش آن آثار جاویدان، به دآوری نشست.

به‌طور کلی، با توجه به این که میان شاگرد و استاد، همواره بیشترین و نزدیک‌ترین روابط علمی برقرار است، لذا در صورت بهره‌مندی از قوه تشخیص و فراست لازم، هر کدام از آن‌ها می‌توانند با درک توانایی‌های طرف مقابل، پیشنهادهای تأثیرگذاری در زمینه‌های فکری یکدیگر مطرح کنند. حسام‌الدین را باید از بارزترین نمونه‌های این نوع عملکرد در مقابل استاد خود به حساب آورد. او با درایت و تیزبینی بی‌نظیر خود از سویی، توانایی‌های مولانا را در مسائل عرفانی به خوبی درک کرده و از دیگر سو، به نیاز اهل

معرفت در آن روزگار اشرف کامل داشته است و بدین ترتیب، با پیشنهاد هوشمندانه تألیف کتابی به سبک الهی‌نامه سنایی و یا منطق‌الطیر عطار (زرین کوب، ۱۳۴۳، ص ۲۰۸)، موجبات پیدایش اثری را فراهم آورده که نام مولانا با آن جاودانه شده است.

اما بی‌گمان نقش حسام‌الدین را تنها به این مسأله نمی‌توان محدود کرد و در ادامه این گفتار، با بررسی شیوه سروده شدن مثنوی، می‌کوشیم جوانب دیگری از این قضیه را آشکار سازیم.

یکی از بنیادی‌ترین شیوه‌های ساختار مثنوی، مخاطب و گفت‌وگوست. شیوه‌ای که مولانا بر اساس آن توانسته است جریان مداوم اندیشه‌های خود و ادراکات لحظه‌ای ذهن خلاق خویش را بیان کند و پرواضح است که در این شیوه، هر کسی نمی‌تواند به عنوان فرد مخاطب مولانا ایفای نقش کند و این جایگاه، نیازمند همدلی رازآشناست تا بتواند مولانا را در اوج و فرود لحظه‌های آفرینش معانی و مفاهیم بلند مثنوی همراهی کند. کسی که بتواند

سخن مولانا را درک و اندیشه‌های او را تجزیه و تحلیل کند، از او سؤال بپرسد، پاسخ او را گسترش دهد تا شرایطی مهیا گردد که ذهن آفرینشگر مولانا بتواند در آن شرایط، براساس تسلسل افکار و تداعی معانی، به فضاهای فکری بکر و جدید راه یابد. از ویژگی‌های عمده حسام‌الدین که موجب شده او نقش مخاطب و طرف گفت‌وگوی مولانا را در آفرینش مثنوی داشته باشد، می‌توان به جاذبه معنوی، بینش متعالی و پیشرفته، جسارت بالا و اعتماد به نفس فوق‌العاده، ذهن تیزبین و استدلال جو و حتی توانایی ادبی او اشاره کرد. این ویژگی‌ها از سخنانی که از قول او، در کتاب‌های گوناگون آمده است نیز به راحتی استنباط می‌شود.^۲ چنان که در کتاب مولویه بعد از مولانا، به نقل از مناقب العارفین افلاکی، سخنان زیر از حسام‌الدین در پاسخ مولانا علاء‌الدین آمده است که تمام ویژگی‌های ذکر شده را در مورد حسام‌الدین می‌توان در آن تشخیص داد:

«زهی غبن عظیم که مثنوی ما را می‌خوانی و در سیر سر آن اصلاً سیری نداری و از مقصود آن کتاب بی‌خبری، کاشکی نمی‌خواندی تا آن کتاب تو را می‌خواند و در عین آن نادانی ما را می‌دانستی.» (گولپینارلی، ص ۱۱۱).

و به سبب همین نقش محوری حسام‌الدین است که مشاهده می‌شود با فوت همسر او، نظم مثنوی نیز به مدت دو سال متوقف می‌گردد (زرین کوب، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۷) و اگر نقش او تنها به کتابت مثنوی محدود بود، به طور قطع در این مدت جایگزینی برای او پیدا می‌شد تا تألیف مثنوی دچار چنین نقیصه‌ای نشود. بی‌گمان از باب تعارفات معمول نیست، اگر مولانا در ابیات زیر، سهم خود و حسام‌الدین را در آفرینش مثنوی، بدین گونه بیان می‌کند:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین در آر

این سر خر را در آن بطیخ زار

تا سر خر چون بمرد از مسلخه

نشو دیگر بخشدش آن مطبخه

هین زما صورتگری و جان ز تو

نه، غلط هم این خود و هم آن ز تو

(ج ۴، ابیات ۳۸۲۴-۳۸۲۶)

و تکرار همین مضمون در ابیات زیر:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیا

ای صقال روح و سلطان الهدی

مثنوی را مسرح مشروح ده

صورت امثال او را روح ده

تا حروفش جمله عقل و جان شوند

سوی خلدستان جان پران شوند

هم به سعی تو زارواح آمدند

سوی دام حرف و مستحقن شدند

(ج ۶، ابیات ۱۸۳-۱۸۶)

چنانکه از مضمون ابیات مثنوی به دست می‌آید، در بیشتر موارد، جهت دادن به ادامه موضوع و گسترش و هدایت آن در مسیری خاص، از امور مهمی بوده که حسام‌الدین در انجام آن نقشی ویژه داشته است. مولانا در ابتدای دفتر چهارم، جهت حرکت مثنوی را در دستان حسام‌الدین می‌داند و او را آغازگر و فزاینده آن معرفی می‌کند:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین تویی

که گذشت از مه به نورت مثنوی

همت عالی تو ای مرتجا

می‌کشد این را، خدا داند کجا

گردن این مثنوی را بسته‌ای

می‌کشی آن سوی که دانسته‌ای

مثنوی پویان کشنده ناپدید

ناپدید از جاهلی کش نیست دید

مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌ای

گر فزون گردد تواش افزوده‌ای

(ج ۴، ابیات ۱-۵)

در ابیات زیر نیز سررشته مثنوی به دست و کام اوست:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بگیر

یک دو کاغذ بر فزا در وصف پیر

گرچه جسم نازکت را زور نیست

لیک بی‌خورشید ما را نور نیست

گرچه مصباح و زجاجه گشته‌ای

لیک سر خیل دلی، سر رشته‌ای

چون سر رشته به دست و کام توست

دره‌های عقد دل، زانعام توست

برنویس احوال پیر راه دان

پیر را بگزین و عین راه دان

(ج ۱، ۲۹۲۴-۲۹۲۸)

همچنین در ابیاتی که در ادامه خواهد آمد، مثنوی به نهالی مانند شده که حسام‌الدین آن را کاشته است و برای رشد و بالیدن آن، باید آن را آبیاری کند و در مواقع لزوم، گره از مشکلات کار بگشاید. گویی در اثر گفت‌وگو و همنشینی مولانا با حسام‌الدین، هر دم دری از حیات و معنویت بر آنها گشوده می‌شود و در حقیقت مولانا در ابیات زیر، به دنبال دستیابی به همین گشایش درهای تازه حیات است:

هم‌چنان مقصود من زین مثنوی

ای ضیاءالحق حسام‌الدین توی

مثنوی اندر فروع و در اصول

جمله آن توست کردستی قبول

در قبول آرند شاهان نیک و بد

چون نهالی کاشتی آیش بده
چون قبول آرند، نبود بیش رد

چون گشادش داده‌ای بگشا گره

(ج ۴، ابیات ۷۵۴-۷۵۸)

در دفتر پنجم مثنوی نیز بازگشت حسام‌الدین از مکاشفات
درونی، به عنوان عامل از سرگرفتن نظم مثنوی معرفی می‌گردد:

چون ضیاءالحق حسام‌الدین، عنان

بازگردانید زواج آسمان

چون به معراج حقایق رفته بود

بی‌بهارش غنچه‌ها ناگفته بود

چون ز دریا سوی ساحل بازگشت

چنگ شعر مثنوی با سازگشت

(ج ۲، ابیات ۳-۵)

هم‌چنان‌که از ابیات فوق برمی‌آید و پیشتر نیز در مسئله فوت
همسر حسام‌الدین به آن اشاره شد، نظم مثنوی بدون حضور حسام-
الدین متوقف می‌شود و غنچه‌های اندیشه مولانا شکوفا نمی‌گردد.
مولانا را در تألیف مثنوی نباید هم‌چون متفکری تصور کرد که
نشسته باشد و ساعت‌ها درباره مباحث گوناگون نظری اندیشیده باشد،
بلکه او را باید چون عارف مجذوبی دانست که در وقت مناسب،
اندیشه‌ها، خود به سراغ او می‌آیند و در حقیقت حسام‌الدین در رساندن
مولانا به این وقت دلخواه، نقشی اساسی داشته است. نظم مثنوی،
حاصل دریافت‌های شهودی مولانا در همان وقت و آن ویژه است؛
گویی تنها در این آنات ناب روحانی است که انرژی متراکم و انباشته
درونی مولانا، مجال فراقی می‌یابد. به عبارت دیگر، معماری دفاتر
مثنوی به گونه‌ای نیست که چنان تصور کنیم مباحث مطرح شده در
آنها، حول محور معینی می‌چرخد که از آغاز مورد ارزیابی قرار گرفته
و منسجم شده باشد، بلکه نقطه آغاز و انجام آنها بیشتر براساس
یافته‌های آبی و خاطرات و حکایت‌های قومی یا تاریخی‌ای است که
در میان ابیات مثنوی عمومیت یافته و به ذهنیتی عرفانی و یا فلسفی
نزدیک شده و در این میان، حسام‌الدین نقشی محوری در سامان‌دهی
این ذهنیات گسترده، در قالب نظامی خارج از نظم معمول حاکم بر
دیگر تصانیف، ایفا کرده است.^۵

مولانا در موارد بسیاری از جمله ابیات آغازین دفتر سوم، فراهم
آمدن آن دفتر را به حسام‌الدین نسبت می‌دهد و چنین می‌گوید:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیار

این سوم دفتر که سنت شد سه بار

برگشا گنجینه اسرار را

در سوم دفتر بهل اعذار را

قوتت از قوت حق می‌زهد

نه از عروقی کز حرارت می‌جهد

(ج ۳، ابیات ۱-۳)

در ابیات زیر نیز ضمن آن که حسام‌الدین، استاد مشاهده اسرار
غیبی خوانده می‌شود، به نحوی در مورد او سخن به میان می‌آید
که گویی تمام کردن و پایان دادن قصه‌ها و در نظام آوردن ابیات
مثنوی، به اختیار اوست:

ای ضیاءالحق تو دیدی حال او

حق نمودت پاسخ افعال او

دیده غیبت، چو غیب است اوستاد

کم میادا زین جهان این دید و داد

این حکایت را که نقد وقت ماست

گر تماش می‌کنی این جا رواست

ناکسان را ترک کن بهر کسان

قصه را پایان برو مخلص رسان

این حکایت گر نشد آن جا تمام

چارمین جلدست، آرش در نظام

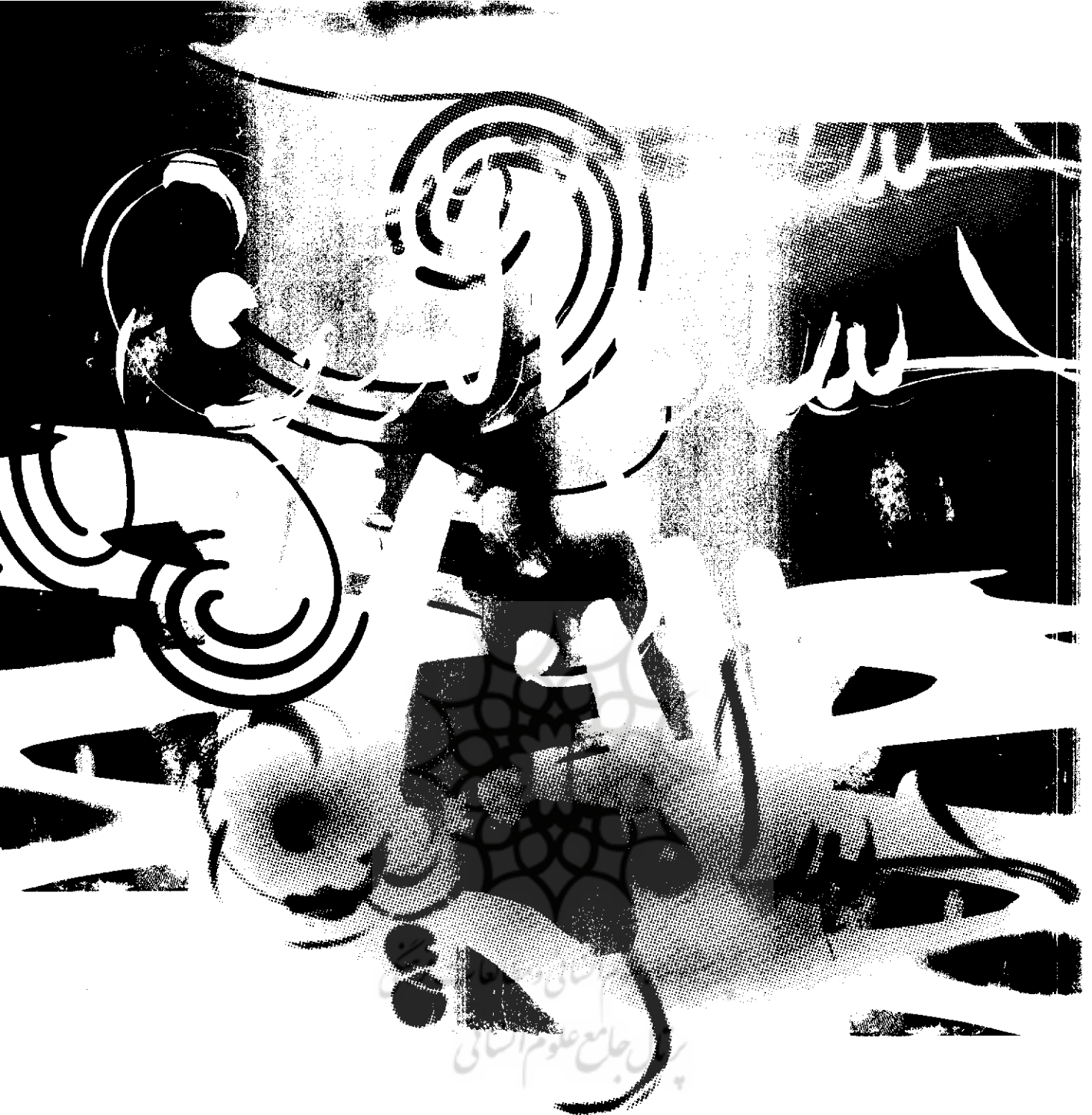
(ج ۴، ابیات ۳۵-۳۹)

از دیگر مواردی که نقش حسام‌الدین در آن آشکار و مشخص
است و ابیات بسیاری از مثنوی را می‌توان برای اثبات آن به عنوان
شاهد مثال ذکر کرد، نقشی است که او در مفصل یا مجمل شدن
موضوعات مختلف مثنوی ایفا کرده است و در این راه با مکث و
تأمل بیشتر در مفاهیم مبهم عرفانی و تلاش در تشویق مولانا به
ادامه بحث در این گونه مفاهیم، تأثیری به‌سزا در روشنگری ذهن
پر از سؤال مریدان داشته و این ویژگی، خود از مواردی است
که موجب شده مثنوی، هم‌چون یک کتاب درسی، برای تعلیم
مشتاقان سیر و سلوک صوفیانه مورد استفاده قرار گیرد. در حقیقت
مثنوی، انعکاسی است از نیازها و چالش‌های درونی مریدان که
حسام‌الدین با توجه به درک کامل آنها، با مولانا به گفت و شنود
برخاسته و به اقتضای اهمیت موضوع، به بسط و توسعه مفاهیم
گوناگون آن اقدام کرده است.

از این دیدگاه، می‌توان گفت که شیوه بیان رازگونه مولانا در باره-
ای موارد، با آن ضرباهنگ نامنظم و حرکت آزاد و سیال اندیشه‌اش،
امکان داشت نوعی پیچیدگی در ذهن خوانندگان مثنوی ایجاد کند
و آنها را در چم و خم تداعی‌های ذهنی خویش سرگردان سازد؛
چرا که بیان روایی و لحظه‌ای مولانا و عدم پرداخت هنری آن در
مراحل بعد و نبود دید تألیفی از جانب او به هنگام نظم مثنوی، از
مواردی است که می‌توانست به پراکندگی این کتاب عظیم یا هر
کتاب و نوشته دیگری بینجامد. این جاست که حسام‌الدین، با تطویل
کلام در مواقع لزوم، موجب شکافته شدن پوسته اندیشه‌های مولانا
شده و بدین ترتیب، دنیای زیرین و نامحسوس آنها را نمایان ساخته
است. مولانا در ابیات زیر، به نقش حسام‌الدین در به سخن آوردن
خویش و در پی آن، گسترش کلام اشاره کرده است و چنین
می‌گوید:

و اعتجل فالوقت سيف قاطع
 - صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق
 نیست فردا گفتن از شرط طریق
 تو مگر خود مرد صوفی نیستی
 هست را از نسیه خیزد نیستی
 - گفتمش پوشیده خوش تر سر یار
 خود تو در ضمن حکایت گوش دار
 خوش تر آن باشد که سر دلبران
 گفته آید در حدیث دیگران
 - گفت مکشوف و برهنه و بی غلول
 بازگو دفعم مده ای یوالفضول
 پرده بردار و برهنه گو که من
 می نخسبم با صنم با پیراهن
 - گفتم ار عربان شود او در عیان
 نی تو مانی نی کنارت نی میان
 (ج ۱، ابیات ۱۲۶-۱۳۹)
 در حقیقت حسام‌الدین و جذبه معنوی او را باید الهام بخش و
 برانگیزاننده مولانا در نظم مثنوی به حساب آورد. مولانا چون سازی
 است بی نظیر، با قابلیت و استعداد صدایی روحانی، اما زخمه این ساز
 در مثنوی، به دست حسام‌الدین است. چنان که در دیوان کبیر به
 دست شمس، به نظر می آید که این وابستگی و جاذبه معنوی دوجانبه
 میان مولانا و حسام‌الدین و همگونی فضای اندیشه و تفکر آن هاست
 که موجب تداوم متعادل و پایدار ابیات پراکنده مثنوی در شش دفتر
 آن شده و چون رشته‌ای نامحسوس، آنها را به هم پیوند زده است:
 ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیا
 که نروید بی تو از شوره، گیا
 (ج ۲، بیت ۲۸۲۲)
 مولانا در ابتدای دفتر ششم، به صورت زیر از جاذبه حسام‌الدین
 سخن به میان می آورد:
 ای حیات دل حسام‌الدین بسی
 میل می جوشد به قسم سادسی
 گشت از جذب چو تو علامه‌ای
 در جهان گردان حسامی نامه‌ای
 پیشکش می آرمت ای معنوی
 قسم سادس در تمام مثنوی
 (ج ۵، ابیات ۱-۳)
 و در ابیات دیگری از جمله بیت زیر نیز بر آن تأکید کرده است:
 نور حقی و به حق جذاب جان
 خلق در ظلمات و هم اند و گمان
 (ج ۶، بیت ۲۳)
 ویژگی‌های ممتاز حسام‌الدین در همراهی مولانا، به گونه‌ای

هم‌چنین که من درین زیبا فسون
 با ضیاءالحق حسام‌الدین کنون
 چون که کومه می‌کنم من از رشد
 او به صد نوعم به گفتن می‌کشد
 ای حسام‌الدین ضیای ذوالجلال
 چون که می‌بینی چه می‌جویی مقال؟
 این مگر باشد ز حب مشتهی
 اسقنی خمرا و قل لی آنها
 بر دهان توست این دم، جام او
 گوش می‌گوید که قسم گوش کو؟
 قسم تو گرمیست، نک گرمی و مست
 گفت حرص من ازین افزون تر است
 (ج ۴، ابیات ۲۰۷۵-۲۰۸۰)
 البته در این مورد، بسیاری را اعتقاد بر این است که نقطه
 شروع و پایان حرکت اندیشه مولانا، محدود به همان هجده
 بیتی است که روزگاری از دستار خود بیرون آورده و به حسام-
 الدین نمایانده است و مابقی مثنوی در حقیقت، نوعی حرکت
 زیگزاگی است که در مسافت همان هجده بیت، برای شرح و
 تبیین بیشتر آن و به درخواست حسام‌الدین پیموده شده است.
 اگرچه ارائه چنین نظری در مورد کلیت ابیاتی که جدا از آن
 هجده بیت است، تا حدی اغراق آمیز به نظر می‌رسد، به طور
 قطع در نقاط بسیاری از مثنوی، می‌توان نمود آن را به راحتی
 احساس کرد. نمونه‌ای از زیباترین مواردی که در آن حسام-
 الدین، مصرانه درخواست ادامه مطلب و توضیح بیشتر از مولانا
 می‌کند، ابیاتی است که در میانه داستان پادشاه و کنیزک آمده
 و طی آن گفت‌وگوی به غایت زیبای زیر میان حسام‌الدین و
 مولانا در ارتباط با توصیف بیشتر حالات شمس تبریزی به وجود
 می‌آید:
 - از برای حق صحبت سال‌ها
 بازگو حالی از آن خوش حال‌ها
 تا زمین و آسمان، خندان شود
 عقل و روح و دیده صد چندان شود
 - لاتکلفنی فانی فی الفنا
 کلت افهامی فلا احصی ثنا
 کل شیء قاله غیر المفیق
 ان تکلف او تصلف لایلیق
 من چه گویم یک رگم هشیار نیست
 شرح آن یاری که او را یار نیست
 شرح این هجران و این خون جگر
 این زمان بگذار تا وقت دگر
 قال اطعمنی فانی جابع



است که در ابیات بسیاری از مثنوی، از او به عنوان استاد و راهنما نیز یاد شده است.^۶

شه حسام‌الدین که نور انجم است

طالب آغاز سفر پنجم است

ای ضیاءالحق، حسام‌الدین راد

اوستادان صفا را اوستاد

گر نبودی خلق محبوب و کثیف

ور نبودی خلق‌ها تنگ و ضعیف

در مدیحت داد معنی دادمی

غیر این منطق لبی بگشادمی

لیک لقمه باز، آن صعوه نیست

چاره اکنون آب و روغن کردنی است

مدح تو حیف است با زندانیان

گویم اندر مجمع روحانیان

شرح تو غبن است با اهل جهان

هم‌چو راز عشق، دارم در نهان

مدح، تعریف است و تخریق حجاب

فارغ است از شرح و تعریف آفتاب

(ج ۵، ابیات ۱-۸)

هم‌چنان که در ابیات زیر نیز او را به عنوان کسی معرفی می‌کند

که راه رسیدن به شادی‌های روحانی را به طور کامل می‌داند و حتی



و حال و وقت مناسب برای ادای معانی بلند مثنوی دست یافته است. بنابراین، حتی می‌توان سهمی ویژه در تألیف مثنوی برای حسام‌الدین قائل شد و در یک جمله چنین نتیجه گرفت: «اگر حسام‌الدین نمی‌بود، شاید مثنوی نیز هرگز سروده نمی‌شد.»
* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

پی‌نوشت

۱. حسام‌الدین حسن بن محمد بن حسن ارموی که در جمع یاران مولا تحت عنوان چلیبی (سرور) مورد خطاب قرار می‌گرفته، به سال ۶۲۲ق در قونیه متولد شده است. اجدادش از بزرگان مکتب فتوت بوده‌اند. حسام‌الدین پس از مرگ پدر، در حالی که بسیار جوان بوده به عنوان بزرگ این مکتب انتخاب می‌شود و از آنجا که در پی مرادی کامل‌تر می‌گشته به همراه یاران خود، به جمع مریدان مولانا می‌پیوندد و هرچه دارد، در راه مولانا، ایثار می‌کند. حسام‌الدین به سال ۶۸۵ق در گذشته و در کنار آرامگاه مولانا به خاک سپرده می‌شود.

۲. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که مثنوی و دیوان کبیر، نتیجه تحولاتی است که در اثر نوع روابط و سلوک میان مولانا و حسام‌الدین و یا مولانا و شمس، در ضمیر و ذهن این عارف بزرگ به وجود آمده است و نه نتیجه تصمیم ارادی و ارزیابی‌های دقیق و خردگرایانه او.

۳. از نکات مهم شایان ذکر در مورد شخصیت حسام‌الدین، می‌توان به این مطلب اشاره کرد که با وجود داشتن چنین ویژگی‌های ممتازی، هیچ‌گاه خود به تألیف کتابی نپرداخته و تمام هم و غم خود را صرف همراهی مولانا در آفرینش مثنوی کرده است و ما برای شناخت حسام‌الدین، مجبوریم به سخنان گوناگونی که از قول او در کتاب‌های گوناگون آمده است، مراجعه کنیم.

۴. ذکر عبارت «مثنوی ما» از جانب حسام‌الدین در جملات مذکور، به گونه‌ای است که نشان می‌دهد او خود را در آفرینش مثنوی کاملاً سهیم می‌داند.

۵. استاد شفیعی کدکنی، در مقدمه کتاب گزیده غزلیات شمس، در مورد نظام خاص حاکم بر مثنوی چنین نوشته است:

«مثنوی معنوی، معروف‌ترین مثنوی زبان فارسی است که مطلق عنوان مثنوی را ویژه خود ساخته است. از این اثر بزرگ در جنب کتاب‌های مقدس یاد می‌شود. در حقیقت نیز از لحاظ آغاز و انجام و داشتن نظم خاصی که بیرون از همه نظام‌های تصنیفی است و همچنین اسلوب عرض مطالب و راه و رسم تمثیل، به کتاب‌های مقدس شباهت دارد.» (مولوی، ۱۳۷۹، ص چهارده).

۶. اعتقاد مولانا به حسام‌الدین به عنوان راهنما، به گونه‌ای بوده که حتی در زمان حیات خود، او را برای خلافت خویش بر سلطان ولد ترجیح می‌دهد و بدین ترتیب، کار ارشاد و تربیت یاران به او

این راهدانی حسام‌الدین به گونه‌ای است که ممکن است حسادت دیگران را نیز برانگیزد و موجب شود که آن‌ها همانند شیطان در این حسادت زیاده‌روی کنند.^۶
ره ندانی جانب این سور و عرس
از ضیاءالحق حسام‌الدین بپرس
ور حسد گیرد تو را ره در گلو

در حسد ابلیس را باشد غلو
(ج ۱، بیت ۴۲۸)
گاهی نیز در مثنوی، ضمن توصیفات زیبایی که از حسام‌الدین شده است، از او به عنوان اندیشمندی حاذق، سخن به میان می‌آید که می‌تواند به واسطه معنویات چون حلوائش، به انسان‌هایی که چون سنگ، ناتوان از درک اسرارند، دهان استعداد و قابلیت ببخشد:^۸

چون که موصوفی به اوصاف جلیل
ز آتش امراض بگذر چون خلیل
گردد آتش بر تو هم برد و سلام
ای عناصر مر مزاجت را غلام
هر مزاجی را عناصر مایه است
وین مزاجت برتر از هر پایه است
این مزاجت از جهان منبسط
وصف وحدت را کنون شد ملتقط
ای دریغا عرصه افهام خلق
سخت تنگ آمد، ندارد خلق، حلق
ای ضیاء الحق به حلق رأی تو
حلق ببخشد، سنگ را حلوائی تو

(ج ۳، ابیات ۱۴-۱۹)
اگر چه پیشنهاد تألیف مثنوی و نوشتن و کتابت آن، از امور مهمی بوده که به وسیله حسام‌الدین صورت گرفته است، بی‌گمان باید در زمینه آفرینش مثنوی، نقشی فراتر از موارد مذکور برای وی در نظر گرفت. چنان که از ابیات مثنوی برمی‌آید، گویی مولانا در اثر گفت و شنود با حسام‌الدین است که به آن شور و وجد لازم

وا گذاشته می‌شود و تا دوازده سال بعد از مرگ مولانا هم این مقام بر عهده او می‌ماند.

۷. در ابیات زیر نیز به مورد حسادت واقع شدن حسام‌الدین اشاره شده است:

مرغ و ماهی داند آن ابهام را

که ستودم مجمل این خوش نام را

تا بر او آه حسودان کم وزد

تا خیالش را به دندان کم گزد

خود خیالش را کجا تابد حسود؟

در وثاق موش، طوطی کی غنود؟

(ج ۳، ابیات ۲۱۱۷-۲۱۱۹)

هان ضیاءالحق، حسام‌الدین تو زود

داروش کن کوری چشم حسود

توتیای کبریای تیز فعل

داروی ظلمت کش استیز فعل

(ج ۲، ابیات ۱۱۲۳-۱۱۲۴)

باد عمرت در جهان هم چون خضر

جان فزا و دستگیر و مستمر

چون خضر و الیاس مانی در جهان

تا زمین گردد زلطف آسمان

گفتمی از لطف تو جزوی ز صد

گر نبودی طمطراق چشم بد

لیک از چشم بد زهر آب دم

زخم‌های روح فرسا خورده‌ام

جز به رمز ذکر حال دیگران

شرح حالت می‌نیازم در بیان

این بهانه هم زدستان دلی است

که ازو پاهای دل اندرگلی است

صد دل و جان عاشق صانع شده

چشم بد یا گوش بد مانع شده

(ج ۶، ابیات ۱۸۷-۱۹۳)

۸. در کل، مولانا تعریف و تمجیدهای فراوانی از حسام‌الدین

کرده؛ به خصوص در موارد بسیاری او را خورشید که سمبلی از فیض بخشی است، می‌نامد:

مادح خورشید، مداح خود است

که دو چشمم روشن و نامرد است

ذم خورشید جهان ذم خود است

که دو چشمم کور و تاریک و بد است

تو بیخشا بر کسی کاندر جهان

شد حسود آفتاب کامران

تاندش پوشیده هیچ از دیده‌ها؟

وز طراوت دادن پوشیده‌ها؟

یا ز نور بی‌حدش تانند کاست؟

یا به دفع جاه او تانند خاست؟

هر کسی کو حاسد گیهان بود

آن حسد خود مرگ جاویدان بود

(ج ۵، ابیات ۹-۱۴)

چون زمین زین برف درپوشد کفن

تیغ خورشید حسام‌الدین بزن

(ج ۶، بیت ۹۰)

ز آن ضیا گفتم حسام‌الدین تو را

که تو خورشیدی و این دو وصف‌ها

کین حسام و این ضیا یکی است هین

تبغ خورشید از ضیا باشد یقین

(ج ۴، ابیات ۱۶-۱۷)

ای ضیاءالحق، حسام دین و دل

کی توان اندود خورشیدی به گل؟

قصد کردستند این گل پاره‌ها

که ببوشانند خورشید تو را

(ج ۶، ابیات ۲۰۱۰-۲۰۱۱)

ای ضیاءالحق حسام‌الدین که نور

پاسبان توست از شر الطیور

پاسبان توست نور و ارتقاش

ای تو خورشید مستر از خفاش

(ج ۶، ابیات ۱۲۰۲-۱۲۰۳)

۹. گاهی تا هنگام صبح، کتابت مثنوی ادامه داشته است و به

این علت، مولانا از حسام‌الدین عذر می‌خواهد:

صبح شد ای صبح را پشت و پناه

عذر مخدومی حسام‌الدین بخواه

(ج ۱، بیت ۱۸۰۷)

منابع

۱. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۳)، **با کاروان حله**، تهران،

انتشارات آریا.

۲. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۶)، **سر نی**، تهران، انتشارات

علمی، چاپ دوم.

۳. گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۶۶) **مولویه بعد از مولانا**، تهران،

انتشارات کیهان، چاپ اول.

۴. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۹)، **گزیده غزلیات شمس**،

به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، شرکت سهامی

کتابهای جیبی، چاپ سیزدهم،

۵. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳)، **مثنوی معنوی**، تصحیح

نیکلسون، ۴ جلد، تهران، انتشارات امیرکبیر.